

## شناخت نخبگان فکری و شیوه عمل آنها در ایران پس از انقلاب

محمد شبانپور

دانشجوی کارشناسی ارشد رشته مطالعات منطقه ای (گرایش امریکای شمالی) - دانشگاه آزاد تهران مرکزی

### چکیده

پیر واضح است که شناسایی نخبگان از غیرنخبگان در حوزه جامعه بدون شناخت نخبگان فکری و شیوه عمل آنها در ایران پس از انقلاب ممکن نیست. می توان گفت که نخبگان فکری کسانی هستند که اندیشه و فکر، روش های بهینه، تئوری، آینده نگری و دور اندیشی تولید می کنند. این نخبگان روش های عقلایی تحقیق اهداف را مشخص می کنند و روشنفکران، دانشگاهیان، نویسندگان، اصحاب مطبوعات و محققین جزء این گروه نخبه به حساب می آیند. به هر صورت بعد از انقلاب اسلامی ایران تحولات گوناگونی به وقوع پیوست، که از جمله آنها می توان تغییر در وضعیت اجتماعی نخبگان فکری را دانست. این پژوهش در صدد بررسی و شناخت نخبگان فکری و شیوه عمل آنها در ایران پس از انقلاب است تا به پاسخ این سوال برسد که اساسا ما می توانیم به نخبگان فکری پس از انقلاب اسلامی قائل باشیم؟ روش تحقیق ما در این مقاله با توجه به نظریه پاره تو و دیگر اندیشمندان نظریه نخبگان است و روش تحلیل این مقاله نیز تحلیلی-توصیفی می باشد.

واژگان کلیدی: نخبه، نخبه فکری، نخبه ابزاری، انقلاب اسلامی.

### ۱- مقدمه

در میان اندیشمندان تاثیرگذار رنسانس، ماکیاولی معتقد بود که "الیت گروه حاکمه ای است که اراده و مردانگی لازم برای پاسداری از قدرت و مبانی آن را دارد" (بشیریه؛ ۱۳۷۴؛ ۶۷). این نخبه می تواند پژوهشگری در حوزه ی علوم سیاسی باشد و با مطالعه و مقایسه ی سیر توسعه یافتگی کشورهای مرکز، به ارائه راهکارهایی برای توسعه یافتن و بالا رفتن قدرت و توانایی کشورش دست بزند و با این کار تاثیری در چرخه ی رشد جامعه به سمت توسعه داشته باشد؛ یا مهندسی باشد که در دستیابی کشورش به دانش هوا فضا برای دسترسی بیشتر به مسائل کیهانی و برون زمینی نقش بازی کند. نیچه معتقد بود "تاریخ بشر عبارت است از تاریخ مبارزه بین نژادهای عالی و پست، میان توانایان و ناتوانایان و اینکه جهان و جامعه، عرصه عمل ابرمردها و نوابغ است که با تمام نیرو به سوی اوج و نبرد و پیروزی می روند. فقط آنها هستند که سازنده تاریخند و به هیچ قاعده اخلاقی در این سیر به اوج، مقید نیستند" (آقابخشی؛ ۱۳۶۳؛ ۲۷۵). اما هارولد لاسول بر این عقیده بود که نخبگان در پی به دست آوردن سه چیز هستند: احترام، ثروت و آرامش خاطر. (صلاحی؛ ۱۳۹۰؛ ۵۸)

به عقیده بسیاری از پژوهشگران حوزه توسعه، نخبگان هستند که ساختار یک کشور را به سمت توسعه یافتگی به پیش می برند. باید گفت که رشد و توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به چهار عامل اساسی سرمایه، نیروی انسانی، مواد خام و دانش و فن وابسته است. در اکثر کشورهای در حال توسعه، انباشت سرمایه صورت نمی گیرد و یا آنها نیز چون ایران، اقتصادی تک محصولی مانند نفت دارند، و یا برای سرمایه گذاری دست به دامان شرکت ها یا بانک های خارجی می شوند و از جهت دانش و فن، موسسات تحقیقاتی گوناگون در این کشورها یا حضوری ندارند یا اگر هستند کار ابداعی و خلاقانه صورت نمی

دهند. تحقیقات علمی در کشورهای توسعه یافته تمرکز یافته و مغزها را به خود جلب می کند (امینی، ۱۳۹۴). حال باید پرسید با توجه به ضعف بکارگیری نخبگان در چرخه رشد و توسعه کشور، هنوز می توانیم مدعی نخبگان فکری در کشور باشیم؟

## ۲- مفهوم شناسی نخبگان

نظریه های نخبگان ۱ چارچوبی برای توصیف و تحلیل پیدایی و برآمدن نخبگان و نیز جایگاه و نقش آنها در جامعه به دست می دهد. همان طور که نظریه طبقات اجتماعی ۲، همین کار را درباره ی «طبقات» انجام می دهد و اتفاقاً این دو نظریه، باهمدیگر ارتباط نزدیکی دارند و برای همین، در پاره ای مطالعات، در کنار هم مورد بحث قرار می گیرند (Arsalan, 2003b). قبل از مروری بر نظریه های نخبگان، لازم به ذکر است که نظریه های نخبگان، لزوماً به معنای «نخبه گرایی» نیست، زیرا حداقل براساس تلقی مدرن از علم (در مقایسه با فلسفه ی علم پسامدرن) بنای کار علم بر توصیف بی طرفانه است بنابراین در این نظریه نیز فرض بر این است که مفهوم نخبه، «مفهومی خنثی ۳» تلقی می شود و بارمعنایی ایدئولوژیک به آن داده نمی شود. حتی نظریه ی نخبگان، لزوماً نخبه ها را سرشیر جامعه ۴ نمی داند (Arsalan, 2003 a). تنها برخی از رویکردهای موجود در مجموعه نظریات نخبگان، به طور مشخص، متمایل به نخبه گرایی هستند که در سطور بعدی به عنوان مروری بر پیشینه ی آرا و نظریات به آنها اشاره خواهد شد.

چهار رویکرد عمده در مجموعه نظریات نخبگان از هم متمایز می شوند که عبارتند از:

۱- نظریه ی کثرت گرایانه ی نخبگان<sup>۵</sup>

۲- نظریه نخبه گرایی<sup>۶</sup>

۳- نظریه دمکراتیک نخبگان<sup>۷</sup>

۴- دیدگاه مردم - نخبگان<sup>۸</sup>

مفهوم نخبگان، مفهوم خاصی در مقابل مفهوم عام توده / عموم<sup>۹</sup> است. بدین ترتیب ملاحظه می شود که نخبگان در تقابل معنایی با گروه دیگر یعنی نانخبگان<sup>۱۰</sup> قرار ندارد بلکه زیر مجموعه ای از مفهوم عموم مردم هستند.

نخبگان در عام ترین کار بست معنایی خود به «تعدادی چند» در میان «تعدادی بسیار» اطلاق می شود که مهمترین ویژگی آنان دسترسی در سطح برتر به منابع است (Word iQ, 2004)

منابع یاد شده در این تعریف عام از نخبگان، متنوع است و نوع شناسی های متعددی از آن به عمل آمده که از جمله می توان به سنخ شناسی زیر اشاره کرد (Etzioni-Halevy, 1997)

۱- منابع فیزیکی مانند وسایل تولید و ...

۲- منابع اقتصادی مثل سرمایه

۳- منابع نمادین همچون دانش، ایده، اطلاعات، هنر و ...

- 1 Elite Theory
- 2 Social Class Theory
- 3 Neutral Concept
- 4 Cream of Society
- 5 Pluralist Elite Theory
- 6 Elitist Elite Theory
- 7 Democratic Elite Theory
- 8 Demo - Elite Perspective
- 9 mass/public
- 10 Non-elite

- ۴- منابع روان‌شناختی - شخصی مانند استعداد، فرهنگ، انگیزش، انرژی، مهارت، ورزشی
- ۵- منابع سازمانی و اداری و منابع مربوط به ساختار قدرت و تصمیم‌گیری
- ۶- منابع منزلت، نفوذ، تبار، طبقه

در تعریف نخبگان باید مفهوم عام آن از گرایش‌ها و دیدگاه‌های خاص تفکیک داده شود. به‌عنوان مثال باید تعریف عمومی نخبگان را از تعریف نژادپرستانه متمایز کنیم همان‌گونه که ملاحظه می‌شود افراد دارای استعداد درخشان به دلیل دسترسی به ردیف چهارم از منابع فوق و از همین طریق به دلیل دسترسی به سایر ردیف‌ها مانند ردیف سوم و غیر آن، جزو نخبگان محسوب می‌شوند اما اینکه نخبگان دارای برتری موروثی و نژادی هستند (word ia, 2004). ربطی به تعریف نخبگان ندارد و از ایدئولوژی خاصی ناشی می‌شود و لزوماً در تعریف عمومی نخبگان مندرج نیست و تنها برخی دیدگاه‌ها و گرایش‌های خاص به آن تمایل دارند.

همان‌طور که در آغاز بحث به آن اشاره شد یکی از نظریات مرتبط با نظریه نخبگان، نظریه طبقات اجتماعی است و در سنخ‌شناسی منابع هم ملاحظه می‌شود که بسیاری از منابع با عوامل طبقاتی ارتباط دارد. دورویکرد پایه در نظریه طبقات، رویکرد مارکس و وبر است که به ترتیب وضعیت طبقاتی را براساس سازمان تولید و مناسبات بازار تبیین می‌کنند. گیدنز با پس‌زمینه‌ای از سنت مارکسی و وبری، تکوین طبقات اجتماعی را در رابطه با عواملی همچون دارایی، شرایط آموزشی و مهارت‌های حرفه‌ای توضیح می‌دهد بدین ترتیب که طبقات بالا، غالباً براساس دارایی شکل می‌گیرند و طبقات متوسط بیشتر از طریق شرایط آموزشی و مهارتی پدید می‌آیند و سپس نوبت به طبقه‌ای می‌رسد که نیروی کار مزدبگیر هستند (Giddens and Stanworth, 1998).

در نظریات جدیدتر با توجه به تحولات زندگی مبتنی بر دانش و ظهور اقتصادی دانش، منبع دانایی اهمیت بیش از پیش پیدا کرده و در نتیجه در نظریه‌پردازی طبقات اجتماعی نیز از «طبقه‌ی دانش» سخن می‌رود. به هر صورت، در نظریه‌های طبقات اجتماعی، کوشش بر این است که فرایند به صحنه آمدن نخبگان، در چارچوب الگوی طبقاتی توضیح داده شود و معمولاً نخبگان در میان طبقات بالا و متوسط جستجو می‌شود هرچند که فرایند جابجایی طبقاتی موجب می‌شود که کسانی از طبقات پایین به طبقات متوسط و بالا انتقال یابند. اما نظریه‌ی طبقات اجتماعی و حتی جابجایی طبقات تنها یکی از نظریات پایه در توصیف و تحلیل شکل‌گیری نخبگان محسوب می‌شود و همان‌طور که در عبارتهای قبلی ملاحظه شد، «دسترسی برتر به منابع»، الگویی اعم از مدل طبقاتی برای توضیح پدیدآمدن نخبگان به دست می‌دهد. بر همین اساس می‌توان فهمید که چگونه کسانی در طبقات بالا و متوسط هستند اما نخبه نیستند و چگونه ممکن است افرادی از طبقات پایین خود را به سطح نخبه بودن برسانند.

در تعاریف مختلفی که نظریه‌پردازان از «نخبگان» به دست داده‌اند، مصادیقی برای آنان ذکر کرده‌اند. «هویت» آنان را در فهرستی از نخبگان کسب و کار، سیاست (اعم از حاکمان و اپوزیسیون)، دیوانسالاری و یقه سفیدان توضیح داده است. «میلز» جامعه‌شناسی آمریکایی نخبگان را در سه دسته‌ی سیاسی، کسب و کار و نظامی تعریف کرده است (Giddens and Stanworth, 1998). شومپتر با عطف توجه بیشتر به نخبگان خارج از دولت، از نخبگان آکادمیک، حقوقی، رسانه‌ای و مدیریتی سخن گفته است (Schumpeter, 1999) آرون به پنج دسته‌ی نخبگان سیاسی، اقتصادی، کارگری، مدیریتی و نظامی اشاره کرده است (Arsalan, 2003 -a).

### ۳- مفهوم نخبگان فکری و تمایز آن از طبقات حاکم

ویلفردو پاره تو، مفهوم نخبگان را به گونه‌ای به تصویر می‌کشد که نارسایی‌های مفهوم طبقه‌ی اجتماعی مارکس را جبران کند. وی در کتاب ذهن و جامعه، شاخصی را برای هر فرد در نظر می‌گیرد که تعیین‌کننده‌ی استعداد فرد در هر

رشته از فعالیت های بشری است. کسانی که در شاخه ی فعالیت خودشان جز بهترین ها باشند، نخبگان آن طبقه هستند. بنابراین نظر پاره تو، جامعه را می توان به دو لایه ی قابل شناسایی تفکیک نمود:

۱- لایه ی پایینی و غیر نخبه

۲- لایه ی بالایی و نخبه که خود دو بخش دارد.

الف- نخبگان حاکم

ب- نخبگان غیر حاکم

در نظر پاره تو، هر جامعه ای طبیعتاً دارای یک ساختار حکومتی ویژه از منتفذان بوده است. وی جامعه را به دو بخش توده ها و نخبگان تقسیم می کند به طوری که توده ها در مدارج پایینی از هوش و لیاقت قرار دارند ولی توانایی آن ها در استفاده از خشونت زیاد است. از طرفی نخبگان به دلیل لیاقت و هوش ذاتی بر دیگران تفوق دارند و اقتدار خود را در جامعه بر محور مکر و زور تحصیل می نمایند. کاربرد زور و حيله، نخبگان سیاسی رادر دو رسته قرار می دهد: رسته ی شیران و رسته ی روباهان. نخبگان شیرمنش خشونت را به منزله ی ابزار انحصاری سلطه بر توده بر می گزینند، اما نخبگان روباه منش سعی می کنند قدرت خود را از طریق تبلیغات، تدابیر سیاسی و مالی حفظ کنند. (هانا آرنه، ۱۳۵۹، ۱۰۶)

پاره تو، نخبگان را نیز به دو قسم «نخبگان حاکم» متشکل از افرادی که به طور مستقیم و یا غیر مستقیم نقش قابل ملاحظه ای در حکومت ایفا می کنند و «نخبگان غیر حاکم» طبقه بندی نموده است. (جی. اچ. ابراهامز، ۱۳۶۹، ۵۹۵-۶۰۰)

که نخبگان غیر حاکم همان نخبگان فکری می توانند باشند.

به منظور شناخت بیشتر، شایسته است به شناخت مفروضاتی در مکتب نخبه گرایی بپردازیم:

#### ۴- مفروضات نخبه گرایی

۱- فرض بر این بوده که زندگی سیاسی با مبارزه بر سر کسب قدرت توصیف می شود و سیاست در بر گیرنده ی منازعه و سلطه است و خشونت و حيله دو رکن اساسی آن به شمار می روند. بنابراین، بازیگران سیاسی اغلب قدرت را به عنوان یک هدف می نگرند، نه وسیله. و حتی حمایت رهبران سیاسی از آرمان های اخلاقی معمولاً برای نقاب افکندن بر سر مبارزه ی خود به منظور حفظ سلطه و استیلا بر دیگران صورت می گیرد. از سوی دیگر، خشونت برای حفظ اقتدار سیاسی در دراز مدت مناسب نیست و عنصر دیگری لازم می آید و آن تدبیر نخبگان و محاسبه گری آنان و یا به تعبیری حيله گری است و این عنصر مهم می تواند کمبود های ابزار خشونت جهت همبستگی اجتماعی را جبران کند.

۲- تقسیم جامعه به حاکم و محکوم، وجه مشترک همه ی جوامع به شمار می رود. فرقی نمی کند که ساختار حکومتی جامعه ای، دموکراتیک باشد و یا شکل دیگری داشته باشد، زیرا در هر صورت، حکومت نخبگان مورد مطالعه قرار می گیرد.

۳- هر گونه تغییر و دگرگونی اجتماعی به ویژه انقلاب، تغییر در ترکیب گروه نخبه را محتمل می سازد. به بیان دیگر، همواره ملازمه ای بین تغییرات اجتماعی و تغییر ترکیب نخبگان و روی کار آمدن نخبگان جدید وجود دارد.

۴- در حکومت نخبگان، دموکراسی به معنی مشارکت گسترده ی توده ها در سیستم سیاسی وجود ندارد. آنچه که جنبه های ضروری دموکراسی سیاسی را در نظریه ی نخبگان حاکم ترسیم می کند، همان رقابت میان نخبگان سازمان یافته و دسترسی آزادانه به ساختار قدرت نخبگان است.

## ۵- ویژگی های نخبگان

لفظ «الیت» در قرن هفدهم میلادی برای توصیف کالاهایی با مرغوبیت خاص به کار می رفت و بعد ها در قرن نوزدهم، برای اشاره به گروه های اجتماعی برتر مانند واحد های نظامی یا مراتب عالی تر اشرافیت تعمیم پیدا کرد. (تی بی باتامور، ۱۳۶۹، ۲)

قدیمی ترین کاربرد شناخته شده لفظ «نخبه» در زبان انگلیسی، بر طبق فرهنگ انگلیسی آکسفورد، در سال ۱۸۲۳ و برای اشاره به گروه های اجتماعی بوده است. اما این اصطلاح تا اواخر قرن نوزدهم متداول نشده بود و تنها در این هنگام بود که اصطلاح مزبور از طریق نظریات جامعه شناسانی مانند ویلفردو پاره تو رواج پیدا کرد.

آلن بیرو، در فرهنگ علوم اجتماعی، مفهوم «سر آمد» را چنین توصیف می کند:

سر آمد از ریشه یک کلمه ی لاتینی به معنای گزیدن گرفته شده است. سر آمد به هر آنچه بهتر از دیگران و شایسته گزینش باشد اطلاق می شود. از واژه ی سر آمدان، فرهیخته ترین طبقات یک جامعه، آنان که تواناترین افراد در اداره ی مؤثر جامعه و خدمت بدانند، بر می آید. در جوامع سنتی، اشراف سر آمدان جامعه به حساب می آمدند و اساس برتری آنان را خاندان تشکیل می داد. جنگ یا امتیازات اقتصادی و اجتماعی نیز مبنای گزینش سر آمدان بود. در یک جامعه ی صنعتی، اساس گزینش سر آمدان را باید شایستگی، احراز بیشترین توانایی ها و استعداد های فکری و اخلاقی، سجایای لازم برای رهبری و درک معنی و مفهوم مسئولیت ما تشکیل می دهد. البته همواره چنین نیست. (آلن بیرو، ۱۳۶۷، ۱۱۵)

مفهوم «نخبگان» برای توصیف مشخصات اصلی زندگی اجتماعی سازمان یافته به کار می رود. همه جوامع، ساده و پیچیده، کشاورزی و صنعتی، نیاز به اقتدارهایی در داخل خود دارند. "در واقع نخبگان، اقلیت هایی هستند که به دلیل برتری یا فضیلت در یک یا چند توزیع مختلف و اقتدار، از بقیه مردم جدا می شوند. در میان انبوه نخبگان، نخبگان استراتژیک به منزله ی نخبگانی هستند که بزرگترین، بیشترین، چشم انداز ترین و شدید ترین نفوذ را بر کل جامعه دارند". (دیلیم صالحی، ۱۳۸۳، ۱۸)

دکتر زکی بداوی، در فرهنگ علوم اجتماعی یا معجم مصطلحات العلوم الاجتماعیه، مفهوم نخبگان را این چنین توضیح می دهد:

نخبگان اقلیت با نفوذی هستند که جماعت بزرگی را رهبری می کنند و انتساب آنها به گروه نخبه به دلیل وراثتی است که در برخی جوامع استیلا دارد... در جوامعی که رقابت آزاد وجود دارد، گردش صعودی افراد به وضوح دیده می شود یعنی کسانی که تمکن ارتقاء به مراکز بالا را دارند... اما در برخی جوامع دیگر، الحاق به گروه نخبه، متوقف شده است. پدیده ی گردش نخبگان، فرایندی است که به موجب آن افراد از رده های اجتماعی پایین به رده های اجتماعی بالا صعود می کنند بدین منظور که نقص موجود در مراتب نخبگان را بر طرف نمایند.

در «فرهنگ اندیشه سیاسی» نخبه گرایی به منزله ی گرایشی شناخته شده که در آن، نخبگان مورد توجه قرار می گیرند. این اصطلاح هم چنین برای هر گونه دفاعی از نهادها و روابط اجتماعی به کار می رود که الیگارشی را تسهیل می کند.

گی روشه، جامعه شناس معاصر فرانسوی، نخبگان را اینگونه تعریف می کند:

نخبگان، اشخاص و گروه هایی هستند که در نتیجه قدرتی که به دست می آورند و تأثیری که بر جای می گذارند، یا به وسیله تصمیماتی که اتخاذ می نمایند و یا به وسیله ی ایده ها، احساسات و یا هیجاناتی که به وجود می آورند، در کنش تاریخی جامعه ای مؤثر واقع می شوند. (گی روشه، ۱۳۷۰، ۱۵۳) و این تعریف نسبتاً با مفهوم نخبگان مصطلح در جامعه شناسی معاصر مطابقت می نماید.

## ۶- شیوه عمل نخبگان پس از انقلاب

بر اساس آن چه گفتیم می‌توان نخبگان را به دو گروه نخبگان ابزاری و نخبگان فکری تقسیم بندی کرد. همانطور که دکتر محمود سریع القلم با تأسی از پاره تو در کتاب عقلانیت و آینده توسعه یافتگی ایران در مورد نخبگان چنین اظهار نظر می‌کند:

«لغت نخبگان به معنای بزرگان، صاحبان فکر، شخصیت و تواناییهای وسیع فکری و سازماندهی می‌باشد. نخبگان به دو گروه کلی تقسیم می‌شوند: نخبگان فکری و نخبگان ابزاری. نخبگان ابزاری صاحب قدرت سیاسی و اقتصادی هستند و نخبگان فکری افرادی هستند که اندیشه، فکر، روشهای بهینه، تئوری، آینده نگری و دوراندیشی تولید می‌کنند. اینان روشهای عقلایی تحقق اهداف را مشخص می‌کنند. البته نخبه ابزاری می‌تواند در عرصه سیاست و یا نظام اقتصادی، از تواناییهای فکری نیز برخوردار باشد.»

### ۶-۱- نخبگان ابزاری پس از انقلاب

در سال های اولیه دوران پس از انقلاب طبعاً با توجه به عدم انسجام ساختاری و تفرق ایدئولوژی، باید امکان غلبه بخشی از اجزا تشکیل دهنده نخبگان حاکم بر بقیه را مورد بررسی قرار داد. روی هم رفته به نظر می‌رسد که گروه های اسلامگرا به دلایل خاصی، دارای توانایی غلبه بر بخش های دیگر بودند و همچنین توانایی سازمانی گروه های محدود روشن فکری بیشتر بوده است. همچنین فشارهای توده ای ناشی از انقلاب بر بخش رادیکال نیروهای انقلابی محسوس تر بوده و این خطری که یا به صورت متصور یا به صورت واقعی تحت عنوان امپریالیسم و دشمن خارجی در آن زمان وجود داشته و طبعاً شواهدی از وجودش را هم در گذشته احساس شده است، موجب شد که در این مراحل گذار از تفرق اجزای تشکیل دهنده نخبگان نه به سوی گذار به دموکراسی بلکه گذار به دولت ایدئولوژیک و انسجام ایدئولوژیک منجر شود.

مرحله دوم با تشکیل حزب جمهوری اسلامی آغاز می‌شود و تا سال ۱۳۷۶ با درجات مختلف و فراز و فرودهایی ادامه پیدا می‌کند. در این مرحله است که انسجام ساختاری و ایدئولوژیک در نخبگان حاکم در ایران پیدا می‌شود. از نظر سازمانی گروه هایی که ضدانقلاب تلقی می‌شوند، خارج از حیطه قدرت هستند و تنها گروه های متعهد، اسلامگرا در درون بلوک قدرت، قدرت سیاسی را در دست دارند. براین اساس پیوندهای ایدئولوژیک هم بسیار نیرومند است.

دوران سوم، دوران ۱۳۷۶ به بعد است که ما در واقع شاهد بیشترین میزان عدم انسجام ساختاری و همچنین عدم انسجام ایدئولوژیک و ارزشی در درون نخبگان حاکم هستیم. شاید حتی این عدم انسجام از جهاتی بیش از دوران اولیه انقلاب باشد. از نظر ارزشی و ایدئولوژیک هم در مقابل ایدئولوژی اصلی انقلاب اسلامی که با تکیه بر متغیرهایی مانند امت اسلامی، تعهد اسلامی، اخوت اسلامی، ایمان و حکومت بر اساس سنت و چنین مقولاتی استوار بود (بشیریه، ۱۳۸۹) شاهد پیدایش گفتمان متفاوت و گفتمان های دیگری هستیم که بر عناصری مانند رقابت، مشارکت، مردم سالاری، جامعه مدنی و هنجارهای سیاسی متفاوت تأکید می‌کردند.

### ۶-۲- نخبگان فکری پس از انقلاب اسلامی

نخبگان فکری بر گروه های اجتماعی دیگر از نخبه گان می‌توانند در بخش های مربوط به خود وارد عمل شده و حرکت جامعه به سوی حکمرانی خوب را تسهیل کنند. اما اگر در عمل، نخبه تاثیری در جامعه نداشته باشد مثل گنجینه پنهانی خواهد بود که مورد استفاده قرار نمی‌گیرد.

در خصوص شناخت نخبگان ایران پس از انقلاب اسلامی می‌توان در پنج مقطع زمانی مهم در جمهوری اسلامی ایران را در نظر گرفت یعنی دوره های؛ جنگ تحمیلی، سازندگی و اصلاحات، اصولگرایان و اعتدال گرایان. در این خصوص می‌توان به بررسی نقش نخبگان سیاسی از تمامی احزاب و گروههای فکری و سیاسی در توسعه همه جانبه کشور پرداخت.

سرعت انقلاب موجب شد تا در یک تحول بنیادین، نخبگان قدیمی و وابستگان به دربار پهلوی، حذف و نخبگان جدیدی جایگزین شوند. به گفته فردید: «در هر دوره‌ای که انقلاب می‌شود، در واقع اسمی می‌آید و اسمی می‌رود. معنی انقلاب، ظهور و غیاب اسما است» (فردید، ۱۳۸۱: ۱۹).

بعد از انقلاب اسلامی، نخبگان قدرت شامل نخبگان سیاست‌گذار و نخبگان فکری می‌شد. احزاب لیبرال، آزاد اندیش و دموکراتیک در این زمان سوار بر امواج متلاطم توده‌ای شدند و همراه با روحانیون و برخی از مراجع دینی، انقلاب را به پیش می‌بردند. دولت بازرگان نمود کامل نخبگان سیاست‌گذار و مدیر از یک طرف و نخبگان فکری و ایدئولوژی ساز از سوی دیگر بود. با استعفای بازرگان، شکاف میان نخبگان قدرت و نخبگان فکری بیش تر و بیشتر گردید و عملاً در سال ۶۱ با روی کار آمدن دولت شهید رجایی و دولت مهدوی کنی، بستر سیاسی قدرت، به سمت نوعی از الیگارشی کشیده شد که در آن به تدریج قشر روحانیت حرف اول را می‌زد. ایران در دوران جنگ ۸ ساله، حالت خاصی به لحاظ نخبه سالاری داشت. نهاد های نظامی در ساخت قدرت نقش مهمی ایفا می نمودند و از آنجایی که جنگ باعث تثبیت انقلاب شده بود، روحانیون تندرو و انقلابی به لحاظ خصلت رادیکال بودن و توانایی آن‌ها در بسیج توده‌ها، رشد قابل ملاحظه‌ای در ساخت سیاسی نمودند. با پایان جنگ و ارتحال امام (ره)، بزرگترین حامی روحانیون تندرو و چپ، از صحنه خارج گردید و میدان را برای روحانیون سنتی محافظه کار باز نمود.

دوران سازندگی که به عنوان سال‌های بازسازی اقتصادی از آن نام برده می‌شود، نخبگان اقتصادی در جهت ساماندهی وضعیت مالی و اقتصادی دولت، به کار گماشته شدند و به تدریج عرصه اقتصادی آن‌ها در عرصه سیاسی-اجتماعی نیز تجلی یافت که شکل‌گیری گروه کارگزاران بهترین گواه در این زمینه می‌باشد. انزوای نخبگان فکری و ایدئولوژی ساز در دوران سازندگی نمود زیادی داشت و عملاً ذهنیت اقتصادی دولت، فرایند سیاسی جامعه را در سطح نخبگان متوقف نموده بود. به هر حال ایجاد چنین شکافی در دوم خرداد ۷۶ به منصفه ظهور رسید، حادثه‌ای که در پی ائتلاف گروه‌های مرجع و فکری یا ایدئولوژی ساز با نخبگان قدرت بود. تحولات اواخر دهه ۷۰ و با روی کار آمدن دولت آقای خاتمی در پی بحران فکری نخبگان به یکباره وجه فکری روشنفکران و نخبگان، نمایان تر گردید. این تحولات در حقیقت ائتلاف نخبگان فکری از یک سو و نخبگان قدرت از سویی دیگر می‌باشد. در هر حال، تجربه ۸ سال فعالیت سیاسی و اجتماعی این قشر در دولت خاتمی نشان از ضعف تصمیم‌سازی بر اساس واقعیات اجتماعی و اتخاذ سیاست‌های افراطی و در نهایت جو سیاست زدگی عموم جامعه دارد و بدین ترتیب نوعی اشرافی‌گری و آریستوکراسی قدرت در طبقات و اقشار جدید شکل گرفت. سرانجام در سال ۸۴ شاهد بروی کار آمدن گروهی جدید در عرصه‌ی نخبگان سیاسی هستیم که با اعمال سیاست‌های پوپولیستی باعث حذف احزاب سیاسی یا همان نخبه‌های فکری و ایدئولوژی ساز شدند. بدین ترتیب انزوای شدید نخبگان فکری را شاهد هستیم. این در حالی است که با روی کار آمدن دولت اعتدال امیدهایی برای بکارگیری نیروی نخبگان فکری روشن شد اما دیری نپایید که این امیدها هم به اغما رفت.

## نتیجه‌گیری

نخبگان فکری نخبگانی هستند که با توانایی فکری و موقعیتی که در جامعه دارند می‌توانند بیشترین تأثیر را بر جامعه خود داشته و یا به وسیله تصمیمات و ایده‌هایشان، در تغییر و تحولات تاریخی که در یک جامعه روی می‌دهد موثر باشند. این نخبگان در مقابل نخبگان ابزاری قرار می‌گیرند که کسانی هستند که دارای قدرت و نفوذ بیشتری نسبت به سایر افراد در جامعه خود هستند. نخبگان ابزاری دارای نقش کلیدی در جامعه‌اند این در حالی است که در جوامع پیشرفته رشد توسعه همیشه از تحلیل نخبگان فکری آن جامعه بدست می‌آید، بنابراین ضرورت سرآمد و نخبه واقعی بودن آنها مشخص، و لذا بررسی وضعیت اجتماعی آنها امری مهم به نظر می‌رسد.

با وقوع انقلاب اسلامی ایران، حکومت ایران از یک جامعه توتالیتر به یک جامعه توده ای تبدیل شده است. البته شکل حکومتی ایران بعد از انقلاب هرچند به جامعه توده ای نزدیک شده، اما تفاوت اساسی آن با جامعه توده ای در این است که توده ها به تدریج نفوذ خود بر الیت را از دست داده است. جامعه ای که مردم در آن کمتر نقشی در تصمیمات سیاسی و سرنوشت ساز دارند. البته نباید فراموش شود که در ظاهر و از نگاه درون حکومتی، هیچ گاه اینگونه نیست. در این جامعه همانطور که اشاره کردیم بحث نخبگان فکری در ادوار مختلف مغفول مانده است. از زمان انقلاب تا اعتدال این روند منفی ادامه پیدا کرده است و نخبگان ابزاری یا سیاسی جایگاه ویژه ای را برای نخبگان فکری قائل نبوده اند.

## منابع

- ۱- امینی، انصار (۱۳۹۴) "ضرورت تغییر نگرش به نخبگان در نظام اقتصادی پسا تحریم"، روزنامه اطلاعات، شماره ۲۶۳۴۹ آقابخشی، علی (۱۳۶۳) فرهنگ علوم سیاسی، تهران، نشر تندر .
- ۲- آرنت، هانا (۱۳۵۹) خشونت، ترجمه عزت الله فولادوند، انتشارات خوارزمی، تهران.
- ۳- آن بیرو (۱۳۶۷)، فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه باقر ساروخانی، تهران: کیهان.
- ۴- بشیریه، حسین (۱۳۸۹) "نقش نخبگان در گذار به دموکراسی"، مجله باز تاب اندیشه، شماره ۵۳ .
- ۵- بشیریه، حسین (۱۳۷۴) جامعه‌شناسی سیاسی، تهران، نشر نی .
- ۶- تی بی باتامور (۱۳۶۹)، نخبگان و جامعه، ترجمه علیرضا طیب، تهران: دانشگاه تهران.
- ۷- صلاحی، ملک یحیی (۱۳۹۰)، اندیشه‌های سیاسی غرب در قرن بیستم، نشر قومس .
- ۸- جی. اچ. آبراهامز (۱۳۶۹)، مبانی و رشد جامعه‌شناسی، ۲ جج، ترجمه حسن پویان، تهران، چاپخش.
- ۹- فردید، احمد (۱۳۸۱) دیدار فرهی و فتوحات آخرالزمان، تهران، مؤسسه فرهنگی پژوهشی چاپ و نشر نظر.
- ۱۰- دیلم صالحی، بهروز (۱۳۸۳) "درآمدی بر نخبه گرایی، مجله: راهبرد" بهار- شماره ۳۱ (۱۷ صفحه - از ۱۷ تا ۳۳)
- ۱۱- روزه گی (۱۳۷۰)، تغییرات اجتماعی، منصور وثوقی، تهران: نشر نی
- 12- Arsalan Ali (2003 b) The Thories on Inequality; **Class Theory**. International Journal of Human Sciences. ISSN: 1303-5139.
- 13- Etzioni – Halevy E.(1997) **Class & Elites in Democrdcey and Democrdtisation**. New York, Garland Publishing.
- 14- Word iQ (2004) **Encyclopedia – Update**. GNU Free Documentation License. U.S.
- 15- Giddens A. & Stanworth (1998) **Elites & Power in British Society**. London. Cambridge University press